

# هنرمند، نور، نمک

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

نوشته ژاک لینهارت

دریاچه مایولا در ایالت خالیسکو و در کشور مکزیک قرار دارد. هنرمند فرانسوی ماژان - شارل پیژو وجب به وجب خاک مکزیک را زیر پا گذاشته و حتی با آل تاختین و عظمت باستانی چینن ایضا دست و پنجه نرم کرده بود. این همه جستجو در خاک مکزیک، از کرانه اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام، برای یافتن مکانی بود که هنرمند بتواند آب‌های ملزی خود را رو به آفتاب فرار دهد، مکانی که

تصویرهای «دیگری» بشمارند و انتخاب راهیایی که به آنها ختم می‌شود نامحدود.

هنرمند ما به مسافری می‌ماند که همواره گوش به‌زنگ دنیایی است که در آن کالبد، فضا، بادی که در این فضا در سیلان است، بیش و نورها سخن می‌گویند. او پیش از آنکه با اندیشه‌ها مواجه شود. با مواد و چیزها، با رنگها و صداها تماس پیدا می‌کند.

تصویر بالا آثار به‌جامانده از اسانهایی  
را نشان می‌دهد که بر روی دریاچه  
مایولا نمک جمع می‌گردند  
(۱۹۰۰ تا ۱۹۰۰ سال پس از میلاد).

حصاری از هر حکایتی باشد. او می‌خواست به دور از پادشاه‌های به‌جامانده از تمدنها، بینانهای را کشف کند که این تمدنها بر میانشان شکل گرفته‌اند.

ژان - شارل پیژو میکزیگه را انتخاب کرده بود تا بتواند نوری را که آینه‌های مفرغ فلزی او جذب می‌کند، در پرتو اولی و بکر آن نمایان کند، یعنی در حالتی مقدم بر شکلهایی که انسان نور را در قالب آنها در می‌آورد و نمادین می‌سازد. نور دشت میکزیگه زمانی در قالب معیدها و هرماها آمده و از آن زمان چیزی را از دست داده است، چیزی که شاید به‌پاداروها بخشیده باشد. پیژو می‌خواست همانند بومیان با نور روبرو شود یعنی آن‌را بدون دخالت ساختارهای حافظه ببیند. او به‌عین منظور، ساحل دریا و دشتهای را از شرق تا غرب زیر پا گذاشت تا اینکه به‌یالک خالیسکو رسید و در آنجا دریاچه‌ای را دید که آسمان را منعکس می‌کرد.

پیژو به‌گستره دریاچه سایولا و حلقه سبز تپه‌های اطراف آن خیره شد و دانست که باد تا زمان تجزیه آب حاصل از باران زمستانی صبر کند. چشم‌اندازی که آن سال آن را کشف کرده بود، به‌نظر می‌رسید که از هر گونه نشانه‌ای که به‌تمدنهای پیشین کلیسایی معنی دارد، بری باشد، گرچه او می‌خواست از طریق جستجوی نور با همین تمدنها آشنا شود. دریاچه سایولا از آنجا که تعمیدی دارد و نه هر می و هر سال نیز نور خورشید خشک می‌کند، فرآورده طبیعی نور است. از همین‌رو، او به‌دریاچه بازگشته بود و باید انتظار می‌کشید.

### نماد چرخه حیات و آب و آفتاب

به‌تدریج، دریاچه به‌سطح وسیعی از گل و لای بدل می‌شد و در بعضی از جاها لای‌های خشک شده ترک می‌خوردند و بزودی این امکان فراهم می‌آمد که بدون خیس شدن یا از روی دریاچه عبور کرد و پس از گذشت چند روزه، پیژو می‌توانست آینه‌های مفرغ خود را روی دریاچه قرار دهد و آنها را به‌سوی فرو رنگی کوههای اطراف و بسیار پایین‌تر روی افق تنظیم کند.

آب دریاچه سایولا شور است و پیژو فیلاً از این امر اطلاع‌ی نداشت، اما شاید همین شوری آب سبب شده بود که به‌طور ناخودآگاه این مکان را انتخاب کند. سطح دریاچه صاف و هموار بود و هیچ گیاهی در آن به‌چشم نمی‌خورد تا بتواند این سطح صاف را خنداند کند، به‌طوری‌که حتی پس از تجزیه آب نیز سطح گل و لای همچنان صاف و هموار باقی می‌ماند. پیژو با قرار دادن آینه‌های خود روی سطح خشک دریاچه به‌سوی آسمان، قصد داشت تا آب انعکاس دهنده‌ای را که اکنون تجزیه شده بود، از آنجا بکشد و بدین‌ترتیب، بنام چرخه حیات و آب و آفتاب را ارائه دهد و نور گرما را دوباره به زمین بازگرداند. او قصد داشت (با دست کم این‌طور تصور می‌کرد) که با این عمل جبران کند، پیدایش جهان نسکونی مان را تقلید کند، آنهم هزار کیلومتر دورتر از هر آبادی.

همان‌طور که هنرمند برای تحقق اندیشه‌های خود، ماده را به‌کار می‌گیرد، ماده نیز به‌هنرمند پاسخ می‌دهد، ماده که انبانی است از حافظه انسانهایی که بر روی آن کار کرده و تغییر شکلش داده و در آن سکن گزیده‌اند. انسان در ماده ساکن می‌شود، درست همان‌گونه که ماده در انسان ساکن می‌شود و

هنگامی که انسان زندگی خود را بر مکانی حکم می‌کند، طبیعت به‌شکل چشم‌انداز در می‌آید.

### تندیسهایی از نمک

سطح دریاچه به‌طور یکتاخوشی ترک خورده بود و کم‌کم زمان قرار دادن آینه‌های مفرغ بر روی سطح خشک دریاچه فرا می‌رسید. اما چیزی در آن دور دستها این یکتاخوشی را بر هم می‌زد. پیژو جلو رفت و دایره‌هایی را بر سطح دریاچه مشاهده کرد که قطرشان تقریباً با قطر آینه‌های او برابر بود. این دایره‌ها کمی مفرغ بودند و آب در آنها دیرتر تجزیه می‌شد و خرده‌های سفال محیط این دایره‌ها را احاطه کرده بودند.

بیش از هزار سال پیش، یعنی در دورانی که باستان‌شناسها به آن دوران سایولا می‌گویند، بومیان منطقه نحوه استفاده از آب شور دریاچه را کشف کرده بودند و آنتونیو دسیوداد رئال نیز در *Tratado curioso y docto de las grandezas de la Nueva España* (درسالهای جذاب و آموزنده پیرامون عظمت اسپانیای جدید) این مطلب را توصیف کرده است. بومیان در عقب دریاچه، گردلهایی حفر می‌کردند که پس از خشک شدن آب دریاچه، در این گودالها، آب شور باقی می‌ماند، سپس با حرارت دادن به گودالها، از آب شور نمک به‌دست می‌آوردند. دایره‌هایی که پیژو به آنها نگاه می‌کرد، اجاقهای آبی بودا نشانه‌هایی از انسانهایی که با طبیعت در می‌افتادند و با به‌کار بردن مهارتها و تمیدهای قانون آن سرپیچی می‌کردند و بدین‌سان از طبیعت بهره می‌بردند.

و بدین‌ترتیب، تمیدهای پیژو با تمیدهای تمدن باستانی بومیان تماس برقرار کرد. او به‌ناگاه کشف کرد که زمانی این مکان دوره‌افاده کارگاه انسانها بوده است. او فکر می‌کرد که با بازگشت به گذشته از طریق فرهنگها و تمدنهای که سنگهای قیمتی سبزی‌رنگ و بازرهای دسته‌جمعی‌شان زینتبخش کتابهای مصور رنگی ماست، عاقبت به‌انگیزه اصلی خود بی‌برده است. و حالا پیژو پس از دور شدن از هر تمدنی و درست در آستانه جدایی از هر فرهنگی، انسانهایی را باز یافته بود که کار می‌کردند، انسانهایی که نمک جمع می‌کردند. بردمان سایولا علاوه بر جمع‌آوری نمک، به‌نمک شکل می‌دادند، از آن قالب می‌ریختند و تندیسهایی به‌شکلهای گوناگون می‌ساختند. تندیسهایی به‌شکل سرها و نیم‌تنه‌ها و هزاران شکل دیگر، و بنا به گفته آنتونیو دسیوداد رئال، انسانهایی از این‌گونه. و این چنین بود که بومیان از گل و لای اولیه‌ای که به‌دلیل آب شور دریاچه لم بزود بود، جهان دیگری خلق کردند.

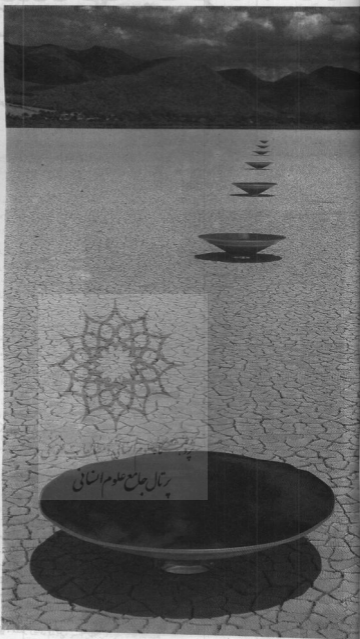
در آنجا، زمان برای ژان - شارل پیژو به‌گندی سپری می‌شد، زیرا چنین رویارویی‌هایی آدمی را ترقیب می‌کند تا همه چیز را دریافتی جاودانه ببیند. پیژو آینه‌هایش را کنار اجاقهای بومیان قرار داد. آفتاب از روز اول، یا همان خیرخواهی که اجازه می‌داد در دام آینه‌های مفرغ گرفتار شود، آب دریاچه را تجزیه می‌کرد تا آنکه هنرمند درون هر یک از ما بتواند تندیسهایی از نمک و آینه‌های از نور بسازد.

آینه‌های که ژان-شارل پیژو، هنرمند فرانسوی بر روی بستر خشک دریاچه سایولا قرار داده است.

ژاک لیبهارت،  
پروفیسور فرانسوی حدیسه عالی علوم  
انسانی (پاریس) رئیس مؤسسه بین‌المللی  
آیسیا (AICA) و رئیس مرکز هنری  
کرمست (کولور فرانس) استاد لژیون  
کتابهای او: *میراث لاین دوکام باد*  
*Les Amériques Latines en France*  
1992 *Dans Les Jardins de Roberto*  
*Burle Marx (1994)*

# پناه منگ له بندلنه

«هنرمند بر بستر  
خشک دریاچه  
نماد چرخه حیات  
و آب و آفتاب را  
ارائه می‌کند و  
بدین ترتیب می‌خواهد  
نور و گرما را  
به زمین بازگرداند.»



پرتال جامع علوم انسانی